

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

اهمیت تذکر و تمهیدات اسلام برای این امر

نکته‌ی دیگر در بحث ذکر و یاد حضرت حق این است که واژه‌ی ذکر، به معنای یاد است. چیزی که به زبان گفته می‌شود، اصطلاحاً ورد است. گرچه می‌گویند طرف ذکر گفت؛ اما این کاربرد دقیقی نیست؛ ذکر وقتی صورت کلمه به خود می‌گیرد، ورد نامیده می‌شود؛ لذا وقتی درباره‌ی ذکر سخن می‌گوییم، مقصودمان توجه قلبی و به یاد بودن است.

نکته‌ی دیگری که در این بحث قابل اشاره است، بحث ضرورت تذکر است. تذکر یعنی به یاد آوردن. ما در عالم کثرت زندگی می‌کنیم و طبع عالم کثرت، غفلت‌زایی است. این مثال را قبلاً هم برایتان زده‌ام. اگر در یک زمین خاکی عده‌ای مشغول بازی کردن با خاک باشند، گرد و غبار در هوا برمی‌خیزد. این گرد و غبار روی لباس کسانی که در این فضا حضور دارند، می‌نشیند؛ چه روی لباس خود افرادی که خاک بازی می‌کنند و گرد و خاک به پا می‌کنند، چه روی لباس کسانی که خاک بازی نمی‌کنند؛ ولی آنجا حضور دارند. اگر گرد و غبار را در همان حین که می‌نشیند، تکان بدهند و لباسشان را پاک کنند، لباس با همان رنگ اصلیش تمیز باقی می‌ماند؛ اما اگر پاک نکنند و لباس را تکان ندهند، تدریجاً گرد و غبارها روی همدیگر می‌نشیند، روی همدیگر می‌نشیند، روی همدیگر می‌نشیند و کم‌کم قشر ضخیمی از گرد و غبار، روی لباس این اشخاص جمع می‌شود و شکل می‌گیرد به‌طوری که دیگر اصلاً رنگ اصلی لباس دیده نمی‌شود؛ فقط همان رنگ گرد و غبار دیده می‌شود. رنگ لباس زیر توده‌ی گرد و غبار گم می‌شود. عالم طبیعت، عالم خاک است و کسانی که در دنیا مشغول

بازی با چیزهای دنیایی هستند، در واقع، خاک بازی می کنند. با پست و مقامش، با نام و شهرتش، با لذت و شهوتش، با پول و ثروتش، با هرچه بازی می کنند، در واقع خاک بازی می کنند. وقتی انسان خاک بازی کرد، گرد و غبار به پا می شود. این گرد و غبار که گرد و غبار غفلت و معصیت است، در فضای عالم کثرت پخش می شود. این گرد و غبار هم روی روح و دل کسانی می نشیند که خودشان مشغول خاک بازی، یعنی مشغول بازی با دنیا هستند؛ دنبال زراندوزی، لذت بردن، شهوت رانی، شهرت طلبی و در یک کلمه، دنیا طلبی هستند و هم روی روح و دل انسان هایی می نشیند که اهل دنیا نیستند، اهل بازی های دنیوی نیستند؛ دنبال ثروت اندوختن، مقام کسب کردن، نام پیدا کردن، لذت جویی و ... نیستند؛ اما در جمع مردم عالم طبیعت زندگی می کنند. اگر گرد و غبار غفلت و معصیت را همان طور که تدریجاً می نشیند، تدریجاً هم پاک کنند؛ روح شفافیت، طراوت و زنده بودن خودش را حفظ می کند؛ اما اگر این کار را نکنند، گرد و غبار غفلت و معصیت روی روح ها و دل ها می نشیند، متراکم می شود، قشر ضخیمی ایجاد می کند و در نتیجه، دل زیر آن خفه می شود؛ انسان دچار نوعی دل مردگی می شود؛ حالت لطافت، حساسیت، طراوت و شادابی روح از بین می رود.

در کتاب "ره توشه‌ی دیدار"، حرم اهل بیت علیهم السلام را مثال زده‌ام. در حرم اهل بیت علیهم السلام خدام دائماً مشغول تمیز کردن هستند. دستمال دستشان است و در و دیوارها را پاک می کنند؛ جاروب دستشان است و زمین ها را جاروب می زنند؛ دائماً مشغول غبارروبی هستند. چرا؟ چون زوار که به حرم می آیند گرد و خاک به پا می شود و این گرد و غبار روی ضریح، آینه ها و در و دیوار می نشیند و لذا همان طور که مستمراً گرد و غبار بر می خیزد و روی این چیزها می نشیند، باید مستمراً هم غبارروبی کرد. اگر خدام دست از کار بکشند؛ مثلاً یک هفته غبارروبی نکنند، ضریح غرق گرد و غبار می شود و حرم زیر این گرد و غبارها به کلی مدفون

می‌گردد. در آنجا گفتیم که قبر حقیقی اهل بیت علیهم‌السلام، دل‌های دوستداران و عاشقان آنهاست. راجع به اباعبدالله علیه‌السلام فرمودند: «**فِي قُلُوبِ مَنْ وَالَاهُ قَبْرُهُ**»^۱ قبر اباعبدالله علیه‌السلام در قلوب کسانی است که اهل ولایت، عشق و دلدادگی به آن حضرت هستند؛ یا فرمودند: «**قُبُورُنَا فِي قُلُوبِ مَنْ وَالَانَا**»^۲ قبور ما اهل بیت در دل‌های کسانی است که اهل ولایت و محبت و دل بستگی به ما هستند. پس حرم حقیقی اهل بیت علیهم‌السلام قلب و سینه‌ی دوستداران و عاشقان آنهاست. در این حرم هم گرد و غبار بلند می‌شود؛ همان گرد و غباری که در فضای عالم کثرت و طبیعت برخاسته است. توجه به غیر خدا و غفلت از خدا گرد و غبار است؛ معصیت و گناهان گرد و غبار است و لذا چه افرادی که اهل بازی با دنیا هستند و چه کسانی که اهل بازی با دنیا نیستند؛ ولی باید در بین اهل دنیا زندگی کنند، این گرد و غبار روی روح و دلشان می‌نشیند؛ یعنی این ضریح و حرم را غبارآلود می‌کند و لذا این حرم نیز نیاز به غبار روبی دائمی دارد. این امر مخصوص فرد یا گروه خاصی هم نیست؛ بلکه نیازی همگانی است.

حدیثی قریب به این مضمون از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است: «**لَيَغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً**»^۳ روی قلب من هم غبار می‌نشیند و لذا من در هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم تا غباری که روی روح و جانم نشسته است، پاک شود. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل توجه به دنیا نبود؛ اما بالاخره بین مردم این عالم زندگی می‌کرد. غباری هم که روی روح رسول‌الله می‌نشیند، غیر غبار روح من و شماست. آنجا اصلاً فضا فضای دیگری است؛ اما همین توجه به عالم کثرت، برای آنها غبار است؛ توجه به اینکه غیر خدایی وجود دارد؛

۱. حسن‌زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ی ۷۵۹، ص ۶۰۸ و مجلسی، زادالمعاد، ص ۵۱۱.

۲. حسن‌زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ی ۷۵۹، ص ۶۰۸.

۳. محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰ و صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۵ و مجلسی، روضه‌المتقین، ج ۱۳، ص ۳۷.

همین که با اشخاص حرف می‌زنند؛ یکی را هدایت می‌کنند؛ یکی را ارشاد می‌کنند؛ یکی را دستگیری می‌کنند؛ دیگری را کمک می‌کنند. همین توجّه به غیرخدا برای آنها غباری است که روی روح و جانسان می‌نشیند و لذا فرمودند: من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم، چرا؟ چون غبار روی دل من می‌نشیند و می‌خواهم این غبارها را پاک کنم.

به هر حال، زندگی در این عالم، غفلت زاست. طبع این عالم غفلت‌زایی است و باید همان‌طور که دائماً غبار می‌نشیند، دائماً هم انسان غبارروبی کند. غبار معصیت می‌نشیند، چه بخواهیم چه نخواهیم؛ ولو شخص، انسان با تقوا، پاک، پرهیزکار و اهل ورع باشد؛ ولی وقتی از این کوچه خیابان‌ها رد می‌شود؛ پشت فرمان رانندگی می‌کند یا پیاده از پیاده‌روها رد می‌شود، ناخواسته صحنه‌ها و منظره‌هایی از جلوی چشمش رد می‌شود؛ ولو آن را خیره خیره نگاه نمی‌کند؛ ولو توجّهش را بر آن متمرکز نمی‌کند؛ ولی بالاخره این منظره از جلوی چشم او رد شد و غباری روی روح او نشست. این غبار می‌نشیند. فرض کنید این شخص مثل ما معلّم است. ناچار است سر کلاس برود درس بدهد. همه‌ی کسانی که سر کلاس نشستند، مراعات موازین شرع را در پوشش و آرایش و ... نکرده‌اند. ممکن است این معلّم آنها را خیره نگاه نکند؛ اما بالاخره نگاهش به‌طور گذرا در کلاس می‌چرخد و این صحنه‌ها از جلوی چشمش می‌گذرد و در نتیجه، روی دل او غبار می‌نشیند. این غبار معصیت؛ غبار غفلت هم توجّه به غیر خداست؛ همین که انسان اصلاً غیرخدا را می‌بیند؛ چه خودش چه دیگران را؛ همین که احساس می‌کند چیزی غیرخدا هم وجود دارد. همین او را غافل می‌کند. حواسش که به سمت چیز دیگری رفت، خدا را از یاد می‌برد. حواسش که سراغ فلان شخص، فلان ساختمان، فلان شیء رفت، از خدا فراموشی می‌گیرد. چون این چنین است، حرم دل هم نیاز به غبار روبی دائمی دارد؛ نیاز به تذکّر و یادآوری دارد. وقتی انسان در چرخه‌ی فعالیت‌های روزمره قرار می‌گیرد، طبیعتاً اینها، سبب فراموشی خدا می‌شود و چون

این اتفاق می‌افتد، انسان باید دائماً عواملی را بسیج کند تا او را دوباره به یاد خدا بیندازند. خدای متعال در قالب آموزه‌های دین، چنین کاری را کرده است؛ تمهیدات متعددی را برای تذکر اندیشیده است. اصولاً ماموریت پیغمبر ﷺ را تذکر قرار داد؛ فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ»^۴ تو فقط به یاد آورنده هستی. مردم دچار فراموشی، نسیان و غفلت شدند و تو را فرستادیم تا به مردم تذکر دهی و حقایقی که در فطرت و جانشان است، به یادشان آوری. لذا اسلام تمهیداتی را برای اینکه انسان را یاد خدا بیندازد، اندیشیده است.

یکی از این تمهیدات، نماز است. قرآن کریم فرمود: «اقِمِ الصَّلَاةَ لِدَلِّكُورِ»^۵ نماز را برای یاد و ذکر من به پا دار؛ برای اینکه به یاد من بیفتی. اصل نمازها همین فرایض و نمازهای پنج‌گانه است. واقعاً اگر فرد با توجه، همین نمازهای پنج‌گانه را بخواند، خدا در زندگیش فراموش نمی‌شود؛ چراکه چنین کسی صبح که از خواب بیدار شد، اولین کاری که می‌کند، وضو می‌گیرد، سر سجاده‌ی نمازش می‌آید و روزش را با یاد خدا شروع می‌کند. بعد فعالیت‌های روزانه شروع می‌شود؛ سر کار می‌رود و مشغول داد و ستد، گفت و شنود، آمد و شد، ارتباطات و امثال اینها می‌شود. همین که این فعالیت‌ها می‌خواهد او را دچار فراموشی کند، صدای اذان بلند شد؛ ظهر رسید. دوباره آستین‌ها را بالا زده، وضو گرفته و سر سجاده‌ی عبادتش دوباره به یاد خدا افتاد. نماز ظهرش را خواند و خدا را یاد کرد. اگر نماز عصرش را هم پیوسته بخواند که در پی آن می‌خواند. اگر هم با فاصله بخواند که بد نیست بعضی وقت‌ها انسان نماز عصر را در وقت خاص آن بخواند. اهل بیت علیهم‌السلام به هر دو صورت عمل کرده‌اند. این است که ما هم اگر هر دو شکل را عمل کنیم، قشنگ است. مثلاً نماز ظهرش را خواند و دوباره به دفتر

۴. سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۲۱.

۵. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

کارش رفت و مشغول ارتباطات، تلفن‌ها، خرید و فروش، گفت و شنود و هر فعالیت شغلی که دارد، شد. تا آمد خدا یادش برود، دوباره سر سجاده رفته تا نماز عصرش را بخواند و خدا را دوباره عبادت کند. ساعت کارش تمام شد، بیرون آمد، چهار تا رفیق را سر زد، چهار تا مغازه رفت و خرید کرد. همین‌که دوباره خواست مشغول چیزهایی شود و خدا فراموشش شود، صدای مؤذن بلند شد؛ وقت نماز مغرب است. فرض کنید به خانه برگشته یا سر راهش به مسجدی رفته است. دوباره یاد خدا را زنده کرد؛ طراوت بخشید. اگر نماز عشایش را هم پیوسته بخواند که خوانده، وگرنه، یک ساعت یا یک ساعت و اندی بعد موقع نماز عشاست. نماز عشایش را می‌خواند، با یاد خدا روزش را به پایان می‌برد و به بستر می‌رود. او دیگر کی خدا را فراموش می‌کند؟ لذا فرمود: «**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُنْيَاكَ**»^۶ البته شرطش این است که انسان لااقل در این نمازها به یاد خدا باشد؛ نه اینکه خدای ناکرده، مشغول نماز هم که هست؛ دلش مشغول دنیا باشد؛ حواسش به دنیا باشد. امیدواریم که این چنین نشود.

تازه این نمازهای واجب است. نمازها که فقط این فرائض پنج‌گانه نیست، نوافل هم هست. نافله‌های همین پنج وقت را می‌شود خواند؛ یعنی شخص قبل از نماز صبح دو رکعت نافله‌ی صبح بخواند، اذان صبح را که گفتند دو رکعت نماز صبحش را بخواند. مؤذن اذان ظهر را که گفت، چهار دو رکعتی نافله‌ی ظهر بخواند؛ بعد چهار رکعت نماز ظهرش را بخواند. قبل از نماز عصر، چهار دو رکعتی نافله‌ی عصر را بخواند؛ بعد نماز عصرش را بخواند. بعد از نماز مغرب، بلافاصله بلند شود دو تا دو رکعتی نافله‌ی مغرب را بخواند. بعد از نماز عشا دو رکعت نافله‌ی عشا نشسته که به آن نماز وتیره می‌گویند را بخواند. بعد در دل سحر بلند شود چهار تا دو رکعتی نافله‌ی شب، دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر را بخواند. و

۶. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

مستحب است انسان این یازده رکعت را با فاصله بخواند؛ لذا راجع به حالات رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند که ایشان یک چرت می‌خوابیدند، بیدار می‌شدند، دو رکعت نماز نافله‌ی شب را می‌خواندند. دوباره چرتی می‌زدند، نیم ساعت سه ربع بعد، دوباره برمی‌خاستند دو رکعت بعدی را می‌خواندند. تهجد که می‌گویند، یعنی همین. تهجد یعنی خرد کردن شب. پیغمبر ﷺ پنج شش ساعت پیوسته نمی‌خوابید. خواب پیغمبر ﷺ هم که غیر خواب ما بود. فرمودند: چشم من می‌خوابد ولی دلم بیدار است.^۷ حال اگر کسی این نافله‌ها را بخواند، وقت دارد خدا را فراموش کند؟ اصلاً کی وقت دارد خدا را فراموش کند؟ تازه نمازها که فقط همین فرائض و نوافل نیست؛ این همه نماز داریم. همین ماه رجب چقدر نماز دارد؟! نمی‌گویم همه‌ی آنها را انجام بدهید. به اندازه‌ی هاضمه‌تان سراغ اعمال مستحبی بروید. اینها غذای خوشمزه‌ای است؛ ولی آن قدر در خوردنش افراط نکنید که از دهن بیفتد و از آن زده شوید. قبل از اینکه کاملاً سیر شوید؛ وقتی هنوز یک مقدار تشنه‌اید، از آن دست بکشید. این دستور کلی در مستحبات است. وگرنه، دیشب دیدید بعد از نماز مغرب، بیست رکعت نماز مستحبی بود. بعد از نماز عشا دو رکعت نماز مستحبی بود. یک دو رکعتی هم هست که هر شب باید خواند و نمازهای مستحبی دیگر. همین امروز ده رکعت نماز حضرت سلمان بود، ده رکعت دیگر، نماز دیگر حضرت سلمان بود. نمازهای مستحبی زیاد است الحمدلله؛ خیلی زیاد است. هر چه شخص اشتها داشته باشد، خدا از این مائده‌های گران بهای آسمانی در سفره‌اش قرار داده است. نمازهای مختلف؛ ساعت‌های مختلف روز نماز دارد؛ روزهای مختلف هفته نماز دارد و امثال اینها. ببینید چه حجم عظیمی است! البته همانطور که گفتم،

^۷. «تَنَامُ عَيْنِي وَ قَلْبِي يَنْقُطَانُ»: طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۳ و مجلسی، بحار، ج ۹، ص ۲۸۶.

حدّ استفاده از مستحبات را همیشه مراعات کنید. همیشه یک مقدار کمتر از آنچه اشتهایتان می‌طلبد از مستحبات استفاده کنید تا آن شوق و اشتیاق دست نخورده باقی بماند. فرمود: «**اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**»^۸ نماز را به پا دار تا یاد مرا در جان خودت احیا کنی. این یکی از تدبیرهایی است که دین اندیشیده است تا ما را به یاد خدا بیندازد و از روح و جان ما غبارروبی کند. از تمهیدات دیگری که دین اندیشیده دعاست؛ دعا کردن. یک نکته‌ی لطیف راجع به دعا وجود دارد که در کتاب ره توشه‌ی دیدار نوشته‌ام. (حرف‌هایم تکراریست؛ اصلاً حرف نو بلد نیستم بزنم. من هر چه داشتم، خیلی ساده نوشته‌ام و به دستتان داده‌ام؛ لذا هر چه می‌گویم، همان چیزهاییست که قبلاً خورده‌ام. دوباره به شما می‌گویم که من خورده‌ام، خوشمزه است. باز هم بروید بخورید؛ والا شاید چیز تازه‌ای نباشد.) چرا این همه تأکید بر دعا شده است؟ قرآن خیلی تأکید به دعا کرده است: «**ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**» دستور داد دعا کنید. بعد فرمود: «**إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**»^۹ کسی را که دعا نکند، تهدید به جهنم کرد. در آیه‌ای دیگر فرمود: «**وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**»^{۱۰} ای پیغمبر! وقتی از تو راجع به من سؤال می‌کنند، من به شما ای مردم سؤال کننده! نزدیکم و دعای دعا کننده را اجابت می‌کنم؛ وقتی مرا دعا می‌کند و می‌خواند. چقدر زیاد در قرآن درباره‌ی دعا هست! فرمود: «**قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ**»^{۱۱} اگر دعا کردن‌های شما نبود، اصلاً پروردگار من چه توجهی به شما می‌کرد؟ چون

^۸. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

^۹. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

^{۱۰}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

^{۱۱}. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۷.

دعا می‌کنید، خدا به شما توجه دارد. فرمود: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^{۱۲} و امثال این‌ها آیات. فراوان تأکید به دعا شده است.

در خود قرآن چقدر دعا داریم! «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»^{۱۳} «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»^{۱۴} «رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا»^{۱۵} چقدر ربنا داریم! چقدر دعا در قرآن از زبان اولیاء و انبیاء و مؤمنین داریم! پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام چقدر بر دعا و اهمیّت دعا تأکید کرده‌اند! فرمودند: «الدُّعَاءُ مُخُ الْعِبَادَةِ»^{۱۶} اصلاً مغز ناب عبادت، دعاست. چقدر تشویق به دعا کردند! چقدر دعا از اهل بیت رسیده است! کتاب‌های ادعیه، مثلاً همین مفاتیح الجنان را نگاه کنید! تازه این مختصر است. مرحوم محدث قمی خواسته یک چیز دم دستی درست کند که افراد به راحتی استفاده کنند؛ والاّ دعاها خیلی بیش از آن است. اقبال الاعمال سیدبن طاوس، مصباح کفعمی، غُدّة الدّاعی ابن‌فهد حلّی و کتاب‌های دیگری که در حوزه‌ی دعا نوشته شده است را نگاه کنید! ببینید چه خبر است؟ صحیفه‌ی سجادیّه‌ی امام سجّاد علیه‌السلام، صحیفه‌ی علویّه، صحیفه‌ی فاطمیّه و صحیفه‌ی مهدویّه را نگاه کنید، ببینید چقدر دعاست!

این همه تأکید بر اهمیّت دعا و این همه دعا از زبان انبیاء و اولیاء در قرآن و احادیث را دیدیم؟ چرا این قدر بر دعا تأکید شده است؟ یعنی ما دعا کنیم، بگوییم: خدایا فلان چیز را به ما بده یا فلان چیزی را که دادی از ما بگیر؛ مثلاً این مریضی را از ما بگیر؛ سلامتی را که

۱۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۲.

۱۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۱.

۱۴. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰.

۱۵. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۸.

۱۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۶۷ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۸.

ندادی، بده. این فقر را از ما بگیر؛ ثروتی را که ندادی، بده. اینکه ما به خدا چنین حرفی بزنیم، کار درستی است یا نه؟ ما می‌دانیم که اولاً، هر چه در زندگی ما پیش آمده است، خدا کرده؛ غیرخدا احدی کاره‌ای نبوده است. اگر مریض و فقیر هستیم؛ اگر هر مشکل و هر راحتی داریم، همه را خدا کرده است؛ غیرخدا کسی کاره نبوده است «لَا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ».^{۱۷} دوم، خدایی که با ما این کارها را کرده است، مصلحت و خیر ما را تشخیص می‌دهد؛ خدا جاهل نیست. سوم، خدایی که با ما این کارها را کرده است، خیرخواه، مصلحت‌خواه و مهربان به حال ماست. خدا نسبت به ما بی‌عاطفه، بی‌احساس و بی‌مهر نیست. چهارم، خدایی که این کارها را با ما کرده است، قادر و قوی است؛ ضعیف نبوده که در نتیجه، می‌خواسته کاری را بکند؛ اما از دستش برنیامده و نیمه تمام از کار درآمده و آن خاصیت را نبخشیده باشد. پنجم، خدایی که این کار را با ما کرده، غنی است. اینگونه نبوده که دستش خالی بوده باشد؛ می‌دانسته چه به درد ما می‌خورد؛ ولی نداشته که بدهد. هیچ‌یک از اینها نیست. با توصیفات که کردم، چه توجیهی می‌شود پیدا کرد که کاری را که خدا با ما می‌کند، به خیر و مصلحت ما نباشد؟ پس هر چه شده است را خدا کرده، هر چه هم خدا کرده به خیر ما بوده است. این بحث‌ها را در مبحث توحید مصباح و بحث رضا گفته‌ام. اگر چیزی که الآن من در آن قرار گرفته‌ام، خدا مرا قرار داده و آن هم بهترین چیز قابل تصور بوده؛ چون خدا، بخیل، جاهل، ضعیف، فقیر، بی‌مهر و رحمت نبوده؛ هیچ‌یک از اینها نبوده است، پس همین چیزی که الآن هست، بهترین چیز است. و چیزهایی که من ندارم، خدا به من نداده است، چرا نداده؟ به خاطر اینکه خیر من در آن نبوده است. با این توصیفات، چه معنایی دارد که من بروم پیش خدا بگویم: خداجان! چیزی که ندادی را بده؛ چیزی را که

^{۱۷}. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۳ و صدوق، توحید، ص ۶۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۱.

دادی، بگیر. اگر چیزی که به من داده، خیر من در آن است و چیزی که نداده، خیر من در آن نیست؛ یعنی چه که بروم بگویم: خدایا چیزی که خیر من در آن است را بگیر؛ چیزی که خیر من در آن نبوده است را بده. دعا یعنی این. پس اصل دعا زیر سؤال رفت. پس چرا دعا کنیم؟ اگر اینهایی که الآن داده است؛ فقر، ثروت، سلامتی و بیماری، هر چه می‌خواهد باشد، اگر آن چیزی که هست، بهترین است؛ یعنی چه که بگویم خدایا این را از من بگیر و آن را به من بده. چیزی که نیست، به این خاطر است که برای من ضرر داشته است؛ یعنی چه که بگویم خدایا آن را به من بده. پس دعا کردن یعنی چه؟ این سوال جدی است که دعا کردن یعنی چه. خدا صبر نمی‌کند که ما از او درخواست کنیم که چیزی که مورد نیازمان است را به ما بدهد. گفت: «الْهَى كَفَى عِلْمُكَ عَنِ الْمَقَالِ وَ كَفَى كَرْمُكَ عَنِ السُّؤَالِ»^{۱۸} خدایا! دانایی تو بر نیازهای من، مرا از گفتن آنها بی‌نیاز کرد و کرم تو مرا از درخواست کردن از تو بی‌نیاز کرد. اگر این چنین است، چرا این قدر گفته‌اند دعا کنیم؟ چرا انبیاء و اولیاء این همه دعا کرده‌اند؟ داستان چیست؟ رمز قضیه کجاست؟ مفصل این بحث را در کتاب ره توشه‌ی دیدار در بحث دعا و توسل بخوانید؛ ولی نکته‌ای که اینجا به کارمان می‌آید را بگویم. از همین جا می‌شود فهمید که غرض از اینکه این همه گفتند دعا کنید، این نبوده که چیزهایی را که ما هوس می‌کنیم به ما بدهند؛ چون ما با علم قطره چکانی خود، چطور می‌فهمیم چه به مصلحت ماست. خداست که با علم بی‌کرانش می‌داند چه به مصلحت ماست. ما معمولاً چیزهایی را در دعا می‌خواهیم که هوس کرده‌ایم و چیزهایی را که ما هوس می‌کنیم غالباً به ضررمان است. صریح آیه‌ی قرآن است، که همان‌طور که انسان خیر را از خدا می‌خواهد، در دعایش شر را هم از خدا می‌خواهد. هوس کرده است؛ نمی‌داند این برایش شر است؛ نمی‌داند برایش ضرر

^{۱۸}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۵۳ و مجلسی، زادالمعاد، ص ۴۲۲.

دارد؛ با اصرار هم از خدا می‌خواهد. حال که نمی‌دانیم چه به نفع ماست و غالباً چیزی که به نفعمان است را اشتباه می‌فهمیم و آن چیز اشتباه را از خدا می‌خواهیم، پس چرا این قدر به ما گفته‌اند برو دعا کن؟ راز اصلی آن در یک نکته است. تفصیلش را در ره توشه‌ی دیدار بخوانید. رازش اینجاست: از اینجا می‌فهمیم که غرض از این همه تأکیدی که بر دعا داشته‌اند، این نبوده که چیزهایی که ما در دعا می‌خواهیم به ما بدهند. شاهدش هم این است که علی‌رغم این همه که گفتند دعا کنید، ما اجابت می‌کنیم؛ اما خودمانیم؛ یواشکی بگوییم خدا نشنود؛ این همه دعا می‌کنیم، بیشتر آنها هم اجابت نمی‌شود و چقدر هم خوب است که اجابت نمی‌شود. قربان دستت خداجان که اجابت نمی‌کنی؛ چون چیزهایی که ما از تو می‌خواهیم؛ اصرار هم می‌کنیم؛ گریه هم می‌کنیم؛ سفره‌ی حضرت عباس هم نذر می‌کنیم؛ دخیل هم به ضریح می‌بندیم، خدا اگر اینها را عملی می‌کرد، خدا می‌داند چه بلایی سرمان می‌آمد. ممنونت هستیم که اجابت نکردی. پس ماجرا چیست؟ ماجرا جای دیگریست. عقل و فهم بشر آن قدر بزرگ نیست که به او بگویند عزیز من، یاد خدا گوهر خیلی بزرگی است. در زندگیت به یاد خدا باش. خدا را یاد کن. خدا را فراموش نکن. همه‌ی کمالات، سعادت‌ها و فضیلت‌ها میوه‌ی یاد خداست. عقل بشر این چیزها را نمی‌فهمد؛ برایش یک چیز ملموس جدی نیست. چه کار کنند او یاد خدا بیفتد؟ با خدا رابطه‌ی قلبی برقرار کند؟ چه کار کردند؟ آمدند جاذبه‌ای در سطح فهم و شعور انسان، برایش قرار دادند. مثال‌هایی برایتان زده‌ام؛ پدری یک بچه‌ی هفت ساله دارد. امسال او را در کلاس اول دبستان ثبت‌نام کرده است. اگر بخواهد به بچه‌اش بگوید عزیزم درس بخوان؛ علم خیلی چیز خوب و مفیدیست، بچه‌ی هفت ساله این حرف‌ها سرش نمی‌شود. برای اینکه بچه را به درس خواندن تشویق کند، چه کار می‌کند؟ می‌گوید عزیزم! درست را بخوان. اگر امسال با معدل بیست قبول شوی، یک دوچرخه برایت می‌خرم. او می‌فهمد دوچرخه یعنی چه؛ اما اینکه

علم چیز خوبی است برایش ملموس نیست. حالا به عشق رسیدن به دوچرخه چه کار می‌کند؟ تلاش می‌کند، درس می‌خواند و فرد با سواد می‌شود. قصد این بود که او انسان باسواد شود. بعداً هم اگر دوچرخه را خریدند، خریدند؛ اگر هم نخریدند، هدف اصلی به دست آمد. یعنی دوچرخه‌ای که نشانش دادند و گفتند درست را بخوان؛ اگر معدلت بیست شود، این را برایت می‌خریم؛ اگر فردا در مغازه رفتند، دیدند فروش رفته و مشابه آن هم وجود ندارد، این بچه نباید بگوید، بی‌خودی ما یک سال زور زدیم، درس خواندیم؛ همه‌اش هدر رفت. نه عزیزم! هدر نرفت. به فایده‌ی اصلی که با سواد شدن بود، رسیدی؛ ولو اینکه الآن میسر نشد دوچرخه را برایت تهیه کنند.

دعا هم همین‌گونه است. انسان وقتی می‌خواهد دعا کند، به یاد خدا می‌افتد؛ با خدا حرف می‌زند و یاد خدا و کمالات ناشی از یاد خدا به او می‌رسد. حال اگر چیزی که در این دعا از خدا می‌خواهد، الآن به مصلحت او نیست؛ برایش ضرر دارد و خدا الان آن را به او نمی‌دهد، چنین نیست که دعا کردنش بی‌فایده بود و به هدر رفت. نه عزیزم، تو به کمالات ناشی از ذکر و یاد خدا نائل شدی. پس هدف اصلی از دعا این است که انسان را به بهانه‌ی خواسته‌های او به یاد خدا بیندازند و او را با خدا مرتبط کنند. هدف اصلی از دعا این است.

حال، نگاه کنید! چقدر ما دعا داریم! اصلاً هیچ زاویه، هیچ لحظه و صحنه‌ای از زندگی انسان هست که برای آن لااقل یک دعا از معصوم نرسیده باشد؟ از وقتی که انسان چشم از خواب باز می‌کند دعا داریم تا وقتی که شب چشمانش را می‌بندد و می‌خوابد. همین مفاتیح الجنانی که گفتم مختصر و چکیده است، برای همه‌ی لحظه‌ها و صحنه‌های زندگی انسان دعا دارد. سحر یا صبح است. از خواب بیدار شده‌ای، دعای هنگام بیدار شدن داریم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ التُّشْوُرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدِهِ وَاعْبُدُهُ».^{۱۹} بیدار شدی از رختخواب بلند شدی، می‌خواهی دست و صورتت را بشویی. دم دستشویی می‌آیی، شیر آب را باز می‌کنی، آب که از شیر جاری می‌شود و چشمت به آب می‌افتد، دعا دارد؛ دعای هنگام رؤیت آب: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا».^{۲۰} دستت را زیر شیر می‌بری که بشویی، دعا داریم؛ دعای هنگام شستن دست: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».^{۲۱} صبح است. پا شدی می‌خواهی نماز صبحت را بخوانی؛ یا نه، سحر است، می‌خواهی نماز شب بخوانی؛ ولی خواب بودی؛ دهانت بدمزه است، کمی آب در دهانت می‌کنی که دهانت را بشویی، دعا دارد: «اللَّهُمَّ لَقِّنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْقَاكَ وَ أَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ».^{۲۲} می‌خواهی کمی آب در بینی‌ات کنی، آن را هم بشویی، دعا دارد: «اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّم عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشْتُمُ رِيحَهَا وَ رُوحَهَا وَ طِبَّيْهَا».^{۲۳} می‌خواهی وضو بگیری، آب به صورتت ریزی، دعا دارد: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَ لَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُ فِيهِ الْوُجُوهُ».^{۲۴} می‌خواهی آب بریزی و دست راستت را بشویی، دعا دارد. می‌خواهی دست چپت را بشویی، دعا دارد. می‌خواهی مسح سر بکشی، دعای جداگانه دارد؛ مسح پا بکشی دعای جداگانه دارد. وضویت که تمام شد، دعای تمام شدن وضو داریم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَ تَمَامَ

۱۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۴ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۴، ص ۱۴۹ و کفعمی، مصباح، ص ۴۹.

۲۰. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۷۰ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۱۹.

۲۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۴۵ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۱۴.

۲۲. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۷۰ و شیخ صدوق، من‌لایحضره‌القیه، ج ۱، ص ۴۲ و کفعمی، مصباح، ص ۱۰.

۲۳. حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۱۹ و صدوق، امالی، ص ۵۵۴.

۲۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۱۹ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱، ص ۳۰۸ و کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۰۷.

الصَّلَاةِ وَ تَمَامَ رِضْوَانِكَ وَ الْجَنَّةِ».^{۲۵} چقدر هم اشتهايش ماشاءالله بزرگ است. یک وضو گرفته؛ همه‌ی وضو، همه‌ی نماز، همه‌ی رضوان خدا و همه‌ی جنت خدا را می‌خواهد. ماشاءالله به این اشتها که اهل بیت علیهم‌السلام به دوستانشان داده‌اند! بعد هم که نماز می‌خواند، همه‌اش یاد خداست؛ تعقیبات نمازش را می‌خواند، همه‌اش ذکر خداست. بعد هم که از نماز بلند می‌شود، هر کاری می‌خواهد بکند، دعا دارد. حالا صبح است، می‌خواهد بنشیند؛ مثلاً صبحانه‌اش را بخورد. همین که می‌نشیند سر سفره، دعا دارد؛ دعای هنگام آغاز کردن به غذا. حالا نان و چای را خورد؛ می‌خواهد از صبحانه دست بکشد، دعای هنگام دست کشیدن از غذا را داریم. می‌خواهد بلند شود، لباس بپوشد و سر کارش برود، دعا دارد؛ دعای هنگام پوشیدن لباس. می‌خواهد کفش‌هایش را بپوشد، دعای هنگام پوشیدن کفش؛ می‌خواهد از در خانه بیرون بیاید، دعای هنگام ترک منزل. تا شب هیچ کاری نیست که او بخواند انجام دهد، مگر اینکه لااقل یک دعا در موردش از اهل بیت داریم. حداقل یکی؛ والا بیشتر داریم تا آخر شب که می‌خواهد بخوابد. آخر شب هم که می‌خواهد بخوابد، می‌گوید برو وضویت را بگیر، بگو بسم الله الرحمن الرحيم، برو داخل رختخواب. حالا شروع کن دوباره ذکر بگو. تسبیحات حضرت زهرا علیها‌السلام را بگو. آیه‌الکرسی را بخوان. معوذتین را بخوان. چهار قل بخوان. فلان ذکر را بگو؛ مثلاً، «مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ».^{۲۶} آن قدر دعا بخوان تا بالاخره خوابت ببرد. این همه دعا برای چیست؟ آیا واقعاً اسلام خواسته مسلمانی تربیت کند که یک جلد مفاتیح الجنان را به گردنش آویزان کرده باشد و همین که شب از خواب بیدار می‌شود، چشمانش را که باز می‌کند، مفاتیح را باز کند و دعای مربوطه را بخواند؟ تا شب هم کتاب دستش باشد و

^{۲۵}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۱۸ و صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲ و بهایی، مفتاح الفلاح، ص ۲۷.

^{۲۶}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۷۲ و ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۲۰ و لیبی واسطی، عیون الحکم، ص ۱۳۸.

این طرف و آن طرف که می‌رود، همین‌طور دعا بخواند؟ اینگونه است؟ یعنی واقعاً هدف این است؟ البته در هریک از دعاهایی که اشاره کردم، آموزه‌های بسیار زیبا و عمیق اعتقادی، اخلاقی، عرفانی و معنوی وجود دارد که اگر انسان با توجّه به معنا، آنها را بخواند، خیلی ارزشمند هستند؛ ولی می‌خواهم بگویم هدف اصلی این نبوده است. هدف اصلی چه بوده؟ چرا کلّ فضای زندگی انسان را پر از دعا کرده‌اند؟ چون خواسته‌اند کلّ فضای زندگی انسان پر از یاد و ارتباط با خدا باشد. هدف این بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «كُنْ لِلَّهِ ذَاكِرًا عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ»^{۲۷} در هر حالی هستی، خدا را یاد کن. می‌خوری، می‌خوابی، تجارت می‌کنی، درس می‌خوانی، هر کاری می‌کنی، «كُنْ لِلَّهِ ذَاكِرًا عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ». پس یکی دیگر از تمهیداتی که دین برای احیای یاد خدا در زندگی اندیشیده است، دعاست. امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالذِّعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَا تَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ»^{۲۸} بر شما باد به دعا کردن؛ که به خدا تقرب نمی‌جوئید به چیزی که همانند دعا باشد.

یکی دیگر از تمهیداتی که دین برای احیای یاد خدا اندیشیده است، همین ذکر لسانی است؛ مثل تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام، تسبیحات اربعه، ذکر صلوات، ذکر استغفار، ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». ببینید در همین ماه رجب، چقدر ذکرهای قشنگ، زیبا و دوست داشتنی وجود دارد! این اذکار یکی دیگر از تمهیدات است برای اینکه انسان را به یاد خدا نگه دارد؛ نگذارد انسان در هیچ حال از خدا غافل شود؛ در هر کاری که می‌کند، یاد خدا را در ذهن و دل او حفظ می‌کند. ظاهراً از امام صادق علیه السلام است؛ البته تردید دارم که از آن حضرت باشد؛ اما چون روایت داریم که احادیث ما را به هریک از ما نسبت دهید، ایرادی

^{۲۷}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۳ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱، ص ۲۵۷ و مفید، امالی، ص ۲۲۲.

^{۲۸}. ابن‌فهدحلی، عدّه‌الدّاعی، ص ۱۳۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۳ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۵، ص ۱۷۱.

ندارد^{۲۹}، می‌گوییم. ظاهراً از امام صادق علیه السلام در مورد امام باقر علیه السلام باشد که فرمودند: هیچ‌گاه پدرم را نمی‌دیدم مگر اینکه زبانش در حال حرکت و ذکر گفتن بود. راه می‌رفت یا هر کاری می‌کرد، زبانش لا اله الا الله می‌گفت^{۳۰}. چون ذکر لا اله الا الله ذکر خفیهست؛ لب‌های انسان در این ذکر، تکان نمی‌خورد. این ذکر فقط با زبان گفته می‌شود. لذا مداومت بر ذکر لسانی یکی از این تمهیدات است. انسان واقعاً مشغول باشد؛ استفاده کند. چرا انسان زبان و لبی که خدا داده است را بیکار بگذارد؟ بالاخره عمر می‌گذرد؛ در آخر هم می‌میریم؛ اینها هم خاک می‌شود. چرا انسان از آن استفاده نکند؟ ذکر بگوید. پس یکی دیگر از تمهیدات ذکر لسانی است. امیدواریم اشتغال به ذکر داشته باشیم. خیلی خوب است که زبان و دهانمان به ذکر نام خدا و صفات و اسماء حسناى الهی معطر شود.

اینها بعضی از تمهیداتی است که دین اندیشیده است تا در فضای غبارآلود عالم کثرت که غبار غفلت روی دل، وجود و جان انسان می‌نشیند، از طریق اینها غبار را پاک کند و همیشه حالت طراوت و شادابی توجّه به خدا را در دل، روح و جان انسان ایجاد کند. امیدواریم خدای متعال اجازه ندهد یک لحظه هم قلب ما از او غافل شود؛ ما را دائم‌الذکر قرار دهد و همان طور که ما را دائماً به یاد خودش نگاه می‌دارد، دائماً هم از دنیا غافل نگاه دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۲۹} «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الْحَدِيثُ اسْمَعُهُ مِنْكَ أَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ أَوْ اسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَرْوِيهِ عَنْكَ قَالَ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّكَ تَرْوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَ قَالَ

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لِحَمِيلٍ مَا سَمِعْتُ مِنِّي فَأَرْوِهِ عَنْ أَبِي»: كليني، کافی، ج ۱، ص ۵۲.

^{۳۰} «رَوَى ابْنُ الْقَدَّاحِ عَنْهُ (امام صادق علیه السلام): ... كَانَ أَبِي كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِي مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ أَكُلُّ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ وَ

لَوْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَاصِقًا بِخَنِكَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...»: شيخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷،

ص ۱۵۴ و مجلسی، بحار، ج ۹۰، ص ۱۶۱.